

دعاهای طواف

علی گودرزی

مقدمه

یکی از ارکان مهم حج «طواف» است و گویا حج در طواف تبلور می‌یابد. احرام، نیت و تلبیه مقدمه‌اند تا آمادگی حضور در طواف حاصل شود، گرچه خود طواف به منزله نماز است و عبادت عملی محسوب می‌شود، اما سرّ این همه، برای ارتباط پیدا کردن با خدا است و مهم آن است که در طواف - که شکوه و اوج این ارتباط را می‌تواند نشان دهد - چه چیزی باید گفت؟! مریبان و معلّمان از اولیای الهی، به ما آموخته‌اند که: چه بگوییم، خدا را چگونه یاد کنیم و چه حاجتی بخواهیم؟

اگر چه هرکسی می‌تواند هر نوع خواسته‌ای را در قالب دعای خود ساخته بیان کند و بدون واسطه و تعلیم، نیازهای خویش را مطرح نماید، اما اولیای خدا که به سرچشمه معارف الهی راه یافته‌اند، ما را در بر آوردن این نیاز، تنها نگذاشته‌اند و چون اسماء و اوصاف حق، مقام و منزلت خانه و صاحب خانه را دریافته‌اند، می‌توانند خدا را چنانکه شایسته است توصیف کنند و چون زبانی گویا و بیانی توانمند دارند، در قالب‌های مناسب و سبکی شیوا آن معانی را طرح کرده‌اند. آنان چون نیازهای انسان را می‌دانند، بر همگان می‌آموزند که چه چیزهایی را از خدا بخواهند. بنابراین، با خواندن دعاهای مأثوره:

اولاً، با معارف بلند دینی آشنا می‌شوند.

ثانیاً، زبان گفت و گو با خدا را فرا می‌گیرند.

ثالثاً، به خودشناسی و خودیابی نایل می‌شود و دردها و

کمیبودهای خود را از خداوند طلب می‌کند و این همه، در سایه خواندن دعاهای مأثوره از امامان علیهم‌السلام امکان‌پذیر است.

از آن‌جا که کعبه موازی «بیت المعمور» است و بیت المعمور

در برابر عرش خدا است،^۱ بنابراین، می‌توان گفت که کعبه تنزل و



تمثل عرش و بیت المعمور است. پس اگر کسی به گونه‌ای شایسته کعبه را طواف کند، به بیت المعمور در عالم مثال صعود می‌کند و چنان که وظایف آن مرحله را هم ایفا کرد به مقام عرش الهی بار می‌یابد.^۲

آری، طواف کننده را ذکری در خور این مقام، لازم و بایسته است.

دعای طواف

از جمله ادعیه مأثوره وارده در طواف دعائی است به سند صحیح از امام صادق علیه السلام که کتب فقهی شیعه و ادعیه و زیارات و مناسک و احکام حج فقهای متأخر آن را نقل کرده‌اند، و چون کلمات آن ایجازی در حد اعجاز دارد که با توجه به وقت محدود طواف با کلامی موجز سیری در حالات و اندیشه و تاریخ اولیاء بلند مرتبه بشر دارد که گذشته از آنکه هدف نخست آن ارتباط دادن انسان با خداست ما را در جریان و پیوند با اولیاء و معارف بلند انسانی قرار می‌دهد و از آنجا که این دعا به نوع اجماعی در کتابهای دعا مذکور است و غالباً در طواف زبان ذاکران به آن مترنم است به شرح فرازهای آن می‌پردازیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: برگرد خانه خدا هفت شوط طواف کن و در طواف بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَمْشِي بِهِ عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ كَمَا يَمْشِي بِهِ عَلَى جَدَدِ الْأَرْضِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُكَ. وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ.»

وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقَيْتَ عَلَيْهِ مَجْبَةً مِنْكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أْتَمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا مَا أَحْبَبْتَ مِنَ الدُّعَاءِ...»^۳

«خدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم، که با آن، بر پشت دریاها راه می‌روند؛ هم‌چنانکه با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند و به آن نامی که عرش تو برای آن به اهتزاز در می‌آید و به آن نامت که گام‌های فرشتگان از آن به لرزه می‌افتد.»



خدایا! تو را به آن نامت سوگند که موسی علیه السلام از سوی وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش دادی و محبتی از خویش بر او انداختی و به آن نامت می خوانم که با آن محمد صلی الله علیه و آله را و گذشته و آینده اش را بخشیدی و نعمت خویش را بر او تمام کردی. از تو می خواهم... هر دعا و خواسته ای که دوست داری بگو.»

راز نامها

در این دعا که خواندیم، خداوند را به اسامی و نام‌هایی خوانده و سوگند داده‌اند که موجب حل مشکلات و ظهور و بروز حوادث اعجاب‌انگیز شده‌اند و راز آن این است که هر یک از اسمای حسناى الهی، دارای سرّی است که در عالم هستی، ظهوری خاص دارد و پدیده‌های عالم تکوین، مظهري از آنها است، و ظهور موجودات مظهر و برخاسته از اسم ظاهر است و صورت تجلیات اسماء‌اند.

و از آن جا که اولیای الهی، از راز و رمز نام‌های خدا و تأثیر آنها در این جهان آگاهی دارند، هنگام دعا و استغاثه، خدا را با اسماء و صفات مناسب با آن خواسته، خوانده‌اند تا مقرون به اجابت شود و این معرفتی مهم است که شخص «داعی»، در مقام دعا، خواسته خود را بشناسد و اسم مناسب با آن را هم بشناسد، حق را با همان اسم که آن مقام اقتضا می‌کند بخواند. عارف آن است که بداند هر اسمی اقتضایی ویژه دارد و از همان اسم در همان اقتضا بهره جوید. لذا گفته‌اند:

«هرکس که داعی می‌خواند و خواسته‌ای دارد، برای رسیدن به کمالات ثانوی، خدا را با اسمی را که تناسب با خواسته‌اش دارد، بخواند، که اگر چنین کند، دعایش مستجاب و برآورده می‌شود؛ ﴿...ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ فیض الهی، به حسب استعداد قابل است...»

استعداد و قابلیت، طلب نمی‌کند مگر آن چه را که مقتضی اسم است که بر آن تجلی می‌نماید. حق در مقام تجلی به این اسم، حاجت و مراد خواننده را می‌دهد. اگر «جاهلی» برای رفع جهل خدا را بخواند یا مریضی «یا رب» جاری نماید، حق را به اسم علیم و شافی خوانده‌اند. و فقیر حق را به اسم «مغنی» می‌خواند چون رافع فقر او، اسم مغنی است. این خود، اصلی در باب اسماء و صفات است.^۴

گفتنی است اسرار اسماء الهی، برای کسی، جز اولیای الهی آشکار نیست و شایسته آن است که با دعاهای تعلیمی از ناحیه مقدسه آنان، خدا را بخوانیم و شاید این راز آن است که فرشتگان مقرب نیز هنگام تنزل در این نشئه از عالم، پیامبران را تعلیم می‌دادند که چگونه و با چه نام‌هایی حق را بخوانند و ادعیه مأثوره از امامان معصوم چه ذخیره گرانبهایی است که این نیاز را بر می‌آورد.

ندای خضر علیه السلام

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُمَشَى بِهِ عَلَى طَلَلِ الْمَاءِ...».

«خدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن بر پشت دریاها راه می‌روند، هم‌چنانکه با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند.»

در منابع دینی، شخصی که چنین نامی به زبان آورده و این کار شگفت از او سرزده، حضرت خضر علیه السلام است. او در سنت اسلامی، از اولیا و در برخی منابع، از انبیا محسوب شده است.^۵ و طبق تأویل و تفسیر آیه کریمه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۶ خضر علیه السلام را از بندگان مورد رحمت خداوند، تعلیم یافته حق و مرشد و راهبر موسی علیه السلام شمرده‌اند، تا آنجا که عرفا او را مظهر و نماینده علم باطن و حقیقت، که خداوند به اولیایش می‌آموزد، دانسته‌اند.^۷





و در ادعیه دیگر، به نام خضر علیه السلام تصریح شده و آمده است که او عالم به چنین سرّی از اسمای الهی بوده؛ چنانکه در دعای شب عرفه آمده است:

«...و بِالْأَسْمِ الَّذِي مَشَى بِهِ الْخَضِرُ عَلَى قُلَلِ الْمَاءِ كَمَا مَشَى بِهِ عَلَى جَدَدِ الْأَرْضِ»^۸

«...خداوند! تو را سوگند به آن نامی که خضر با آن بر گرده دریاها راه رفت؛ چنانکه بر جاده‌های زمین رفت.»

لذا در ادبیات عرفانی، خضر راهنمای گم گشتگان بیابان و کشتی شکستگان دریا است. حافظ گفته است:

دریا و کوه در ره وش خسته و ضعیف

ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

تو دستگیر شوی ای خضر پی خجسته که من

پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند

و در دعایی که جبرئیل علیه السلام به پیامبر آموخت چنین آمده است:

«...و بِالْأَسْمِ الَّذِي مَشَى بِهِ الْخَضِرُ علیه السلام عَلَى الْمَاءِ فَلَمْ يَبْتَلِ قَدَمَاهُ...»^۹

«...سوگند به نامی که خضر علیه السلام با آن بر روی آب می‌رود و پایش تر نمی‌شود...»

و به همین تعبیر پیامبر بزرگوار اسلام در دعایی که به علی علیه السلام آموخت، از خضر علیه السلام یاد می‌کند.^{۱۰}

نامی که عرش و عرشیان را به اهتزاز در می‌آورد

«وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُكَ...»^{۱۱}

«به آن نامی که عرش تو برای آن به اهتزاز در می‌آید.»

عرش چیست؟

کلمه «عرش» که در مورد باری تعالی به کار رفته و منتسب به او - جلّ و علا - است، به

چند معنا آمده است:

الف: عرش یعنی ملک و پادشاهی خدا.^{۱۲}

ب: عرش که فرشتگان آن را حمل می‌کنند و آن برخی از ملک خداوندی است و آن عرشی است که خداوند در آسمان هفتم آفریده است و فرشتگان با حمل و تعظیم آن، عبادت خدا می‌نمایند؛ چنانکه خداوند خانه‌ای در زمین آفرید و بشر را فرمان داد که آهنگ آن کند و به زیارتش بپردازد و حج به جا آورد و تعظیمش نماید.^{۱۳}

ج: عرش یعنی همه مخلوقات حق.^{۱۴}

د: عرش، علمی است که خداوند انبیا و رسولان و حجت‌های خویش را بر آن مطلع و آگاه کرده است.^{۱۵}

اگر «جاهلی» برای رنج جهل خدا را بخواند یا مریضی را «رب» جاری نماید، حق را به اسم علم و شایسته خوانده‌اند، و فقیر حق را به اسم «مقنی» می‌خواند چون رافع فقرا، اسم مقنی است. این خود، اصلی در باب اسماء و صفات است.

ه: عرش منتسب به خدا است و حقیقتی است که بر همه خلق احاطه دارد و بر فراز تمام آسمان‌ها و زمین است و باید از عالم لاهوت باشد، از آن جهت که بر تمام مخلوقات تفوق دارد. باید در ماورای عوالم خلق و آسمان‌ها و زمین باشد.^{۱۶}

از میان معانی مختلفی که برای «عرش» گفته‌اند، معنای دوم با بحث ما و این فراز از دعای طواف ارتباط دارد؛ یعنی عرش، که فرشتگان آن را حمل می‌کنند و خداوند از آن خبر داده است «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ...»؛ «آنانکه عرش را حمل می‌کنند»^{۱۷} «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ تَمَائِبَةً»؛ «در آن روز هشت تن از آن‌ها عرش پروردگارت را حمل می‌کنند».^{۱۸}

البته این نکته روشن است که خداوند عرش را نیافریده تا در آن سکنی گزیند - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً - بلکه آن را به خود نسبت داده و «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» فرموده، به جهت تعظیم و گرامی داشت آن. چنانکه کعبه را نیز «بیت الله» نامیده است به جهت تکریم و تعظیم.^{۱۹}

اگرچه برخی گفته‌اند: حقیقت آن بر بشر معلوم نیست و انسان جز نامی از آن نمی‌داند.^{۲۰} لیکن در قرآن و احادیث، از آن به عنوان حقیقتی یاد شده که فرشتگان حملش می‌کنند



و گروهی بر گردش به ستایش پروردگار تسبیح می‌گویند و به آن ایمان آورده‌اند و برای مؤمنان آموزش می‌خواهند - و می‌گویند - ای پروردگار ما! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس آنان را که توبه کرده‌اند و به راه تو آمده‌اند، بیامرزد و از عذاب جهنم نگهدارد.^{۲۱} و در برخی آثار آمده است که آن پیش از خلقت این عالم آفریده شده است.^{۲۲}

بنابراین، چنان حقیقتی که از جهت قدمت وجود، بر همه آفریدگان جهان مقدم است و از جهت گستردگی و وسعت، بر همه خلق احاطه دارد و از آنجا «رَبُّ الْعَرْشِ» تدبیر امور خلق می‌کند و ربوبیت حق صادر می‌شود، چنین جایگاه با عظمتی در عالم هستی چگونه نام و اسمی از حق آن را به اهتزاز در می‌آورد و عرشیان را به وجد می‌کشاند؟!

معنای اهتزاز:

برخی از شارحان حدیث گفته‌اند، مقصود از «اهتزاز عرش خدا» به جنبش و حیرت در آمدن حاملان عرش و فرشتگان است و احتمال داده‌اند که معنای آن به اهتزاز در آمدن خود عرش باشد ولی از این‌که در این «بند» از دعای طواف، بعد از نامی که خود عرش را به اهتزاز در می‌آورد، از نامی یاد می‌کند که گویای اهتزاز فرشتگان است، روشن می‌شود که خود عرش نیز به جنبش در می‌آید و گرنه جمله بعد از آن، تکرار جمله اول خواهد بود (که در جمله اول، مقصود از «اهتزاز عرش»، به جنبش در آمدن فرشتگان و جمله بعد هم که تصریح دارد، به جنبش در آمدن خود فرشتگان است) و در دعاهای دیگر نیز، هم به اهتزاز عرش و هم اهتزاز فرشتگان تصریح شده است.^{۲۳}

آنچه عرش را به اهتزاز در می‌آورد:

چون تدبیر و تقدیر امور این عالم، که از ناحیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» است و اوست پروردگار شما که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید و سپس به عرش پرداخت و ترتیب کارها از روی تدبیر بداد.^{۲۴} و عرش که ورای این عالم محدود و مادی است و محیط بر آن است، طبق آیه کریمه: «...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...»؛^{۲۵} «سخن خوش و پاک، به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک است که آن را بالا می‌برد...» چون حقایق امور این عالم از آن‌جا تدبیر می‌شود، روشن است امور این عالم که بالا می‌رود بازتابی دارد و اذکار پاک و اعمال صالح بندگان زمینی و فرشی را نزد عرش و عرشیان جلوه و ظهوری است که از مشاهده

آن، به جنبش در می آیند و در مواردی کار زمینیان چنان شگفتی دارد که عرش و عرشیان را چنان حالتی فرا می گیرد که وجد و اهتزاز در می آیند؛ از جمله:

۱ - ذکر کلمه طیب «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، که رسول الله فرمود: «هرگاه بنده‌ای آن را بگوید، عرش به اهتزاز در می آید.»^{۲۶}

۲ - پیامبر ﷺ فرمود: چون یهود فراهم شدند تا به پندار خویش عیسی را بکشند، جبرئیل فرود آمد و او را با بال‌های خویش پوشش داد و عیسی با چشم خویش دید که بر بال جبرئیل چنین نوشته است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَعَزِّ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الصَّمَدِ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْوَتَرِ وَ أَدْعُوكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الَّذِي ثَبَتَ أَرْكَانَكَ كُلَّهَا أَنْ تَكْشِفَ عَنِّي مَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ فِيهِ».

«خداوندگارا! تو را به نام یگانه و ارجمندت می خوانم و تو را به نامی که هنگام حاجت و نیاز پناه نیازمندان است، می خوانم. و بار خدایا! تو را به نام بی همتا و طاق و تک می خوانم و خداوندگارا! تو را به نام بزرگ و بلند مرتبه‌ات می خوانم که همه ارکان هستی را استوار نموده است که آنچه - از سختی - صبح و شام بر من رفته است بازگشایی.»

چون عیسی خدا را با این دعا خواند، حق، جبرئیل را فرمان داد که او را به نزد من فراز آور.

سپس پیامبر خدا فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، با این کلمات از پروردگارتان درخواست نمایید سوگند به آن کس که جان محمد در دست اوست، هیچ بنده‌ای با نیت خالص، خداوند را به این دعا نخواند مگر آن که عرش برای او به اهتزاز در آید و خداوند به فرشتگان فرماید: گواه باشید که به جهت این کلمات او را اجابت کردم و خواسته او را در دنیای امروز و آخرت فردا عطا کنم. سپس پیامبر به یاران فرمود: با این کلمات از خدا درخواست کنید و اجابت را دور نشمرید.^{۲۷}

و طبق حدیث مأثور از امام معصوم، پیامبر فرمود: بهترین وقت که خدا را در آن بخوانید، سحرها است.^{۲۸} نقل است که داود از جبرئیل پرسید: افضل اوقات چه زمانی است؟ فرمود: نمی دانم جز این که عرش خدا در سحرگاهان به اهتزاز در می آید.^{۲۹} ناگفته نماند



همانگونه که عرش و عرشیان برای ذکر و عمل صالح به وجد و اهتزاز در می آیند، برای برخی حوادث و وقایع غم‌انگیز نیز به جنبش در می آیند؛ چنانکه در حدیث از پیامبر اسلام آمده است:

«إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّتْ لَهُ الْعَرْشُ...»؛^{۳۰} «چون یتیم بگرید، عرش به لرزه در آید.»

ندای موسی علیه السلام در طور

«وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ...».

«خدایا! تو را سوگند می‌دهم به نامی که موسی از وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش را دادی.»

از میان پیامبران، موسی علیه السلام هم سخن خدا و کلیم الله است و تنها او به این ویژگی نایل گردیده است. خداوند در باره اش فرمود:

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَيَكَلَامِي...»^{۳۱}.

«ای موسی من تو را به پیام‌هایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم.»

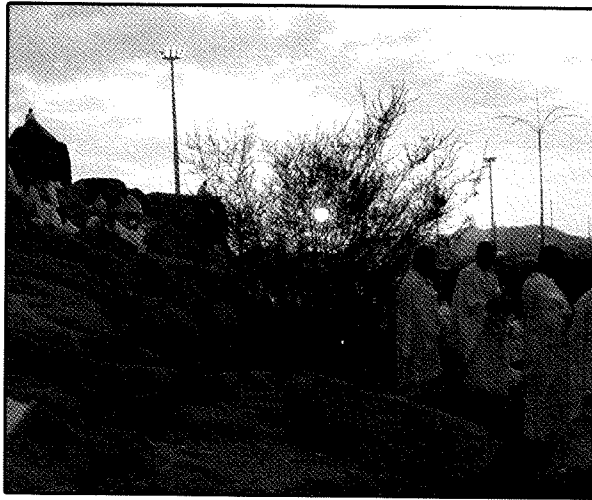
«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...»^{۳۲}.

«چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت.»

آری، خداوند با هیچ یک از انبیا، بدون واسطه، کلامی نگفته، جز موسی که با او، بدون وحی و سفیر حرف زده است و تنها موسی علیه السلام از میان پیامبران به چنین مقامی ویژه گشت. در کلام او چه رمزی بود که تا مرتبه کلیم‌اللهی بالا رفت؟!

گرچه این اسامی حق از نوع اسم «سر» اند، لکن در برخی آیات، به آن‌ها اشاره‌هایی می‌توان یافت، که داستانش در قرآن چنین آمده است: آنگاه که موسی علیه السلام آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی می‌بینم، شاید برایتان پاره‌ای از آتش بیاورم تا در روشنایی آن راهی بیابم. چون نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی، من پروردگار تو هستم، پای افزارت را بیرون کن که اکنون در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیدم. پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده؛ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...»؛ «خدای یکتا من هستم و هیچ خدایی جز من نیست...»^{۳۳}

بعد از این که موسی علیه السلام به پیامبری برگزیده می شود؛ «...أَنَا اخْتَرْتُكَ...»^{۳۴} و خداوند دو معجزه عصا و ید بیضا را به او عطا می کند، فرمان می دهد: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»^{۳۵} و موسی علیه السلام بعد از این فرمان، رفتن به جانب فرعون را شنید، برای رویارو شدن با چنان جبار متکبری که خود را در چنان قدرت و شکوهی می دید که ندای: «...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^{۳۶} سر می داد و از طرف دیگر، قوم بنی اسرائیل در ضعف و اسارت و جهل و انحطاط فکری به سر می بردند، موسی علیه السلام دریافت که رسالت سخت و مشکلات بسیاری در پی خواهد داشت؛ لذا دست به دعا و سؤال از خدا برداشت که در حل این مشکلات یاری اش نماید. پس روشن است که مقصود از «وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ...» چیست؟ آری، در این جانب طور و روبه رو شدن موسی علیه السلام با فرمانی چنین سخت و دشوار، باید دید که موسی علیه السلام با چه نامی خدا را خوانده است؟ روشن است در آغاز، هنگامی که موسی ندای حق را شنید، خداوند خود را «رَبِّ» خواند و فرمود: «...إِنِّي أَنَا رَبُّكَ»^{۳۷} و همچنین فرمود: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...»^{۳۸}.



لذا طبیعی است که باید حضرت موسی علیه السلام خداوند را با همان نام هایی که حق از خود یاد کرده است، بخواند؛ یعنی بگوید: یا «رَبِّ» و یا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و در گفت و گو و مناجات با حق، در وادی طور، از همان اسم که حق بر خود اطلاق کرده، بهره بجوید و لذا موسی علیه السلام نیز طبق نقل قرآن از کلمه «رَبِّ» استمداد کرد و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي...»^{۳۹} و به کلمه «لَا إِلَهَ



إِلَّا اللَّهُ» که در قرآن، قبل از ذکر داستان موسی علیه السلام بدون هیچ فاصله‌ای از آن، به عنوان اسمای حسنی یاد شده، توسل جسته است؛ کلمه طیبه‌ای که خداوند با آن کلمه، خود را به موسی شناسانده است و چون این کلمه توحید است و اساس هستی بر پایه توحید است، هیچ چیزی در جهان هم سنگ آن نیست؛ چنانکه در حدیث از پیامبر اسلام آمده است که موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! چیزی مرا تعلیم فرما که با آن تو را یاد کنم و تو را بخوانم. فرمود: ای موسی، بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، موسی گفت: خدایا! همه بندگان چنین گویند! فرمود: ای موسی، بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موسی گفت: خواسته من تعلیم چیزی (ذکری) اختصاصی و ویژه است. فرمود: ای موسی، اگر ساکنان آسمان‌های هفت‌گانه و ساکنان زمین را در کفه ترازوی نهند و کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در کفه دیگر، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» افزون‌تر است.^{۴۰}

چون موسی علیه السلام با توسل به چنین اسمی از حق، او را خواند و گفت: «پروردگار من! سینه مرا برایم گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبانم بگشا و یآوری از خاندانم برایم قرار ده و...» پاسخ آمد: «قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»؛ «ای موسی، هرچه خواستی به تو داده شد.»^{۴۱} و این سرّ جمله «فَاسْتَجَبَتْ لَهُ» در دعای طواف است که چون خداوند را با آن نام - که از اسماء حسنی است - و عدل و برابر با تمام هستی است خواند، خداوند همه آن خواسته‌ها را بر آورده ساخت.

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ :

بعد از آن که حق تعالی تمام خواست‌های موسی علیه السلام در دعای خود را به او داد، به یادش می‌آورد که ما باز هم به تو نعمت فراوان داده‌ایم؛ آنگاه که بر مادرت آنچه وحی کردنی بود وحی کردیم که او را در صندوق بیفکن و صندوق را در دریا رها کن که دریا به ساحلش اندازد و یکی از دشمنان من و دشمنان او صندوق را برگیرد؛ «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي...»؛ «محبت خویش بر تو ارزانی داشتم.»^{۴۲} بدین‌گونه، فرعون که صدها و هزاران طفل را به خاطر نابود کردن موسی کشت، عاقبت همان نوزاد را که زوال ملک وی به دست او بود، در خانه خود یافت و وی را پذیرفت و پرورد و مکر و تدبیر وی، موجب رفع و تغییر قضا نشد.

القای محبت حق بر موسی، چنان بود که هرکس او را می‌دید، دوستش می‌داشت و گویا محبت خدایی چنان بر او استوار گشته بود که هیچ نگاهی به او نمی‌افتاد مگر آن‌که محبت او

دلش را می‌گرفت و او را به جانب موسی می‌کشاند^{۴۳} تا آنجا که فرعون نیز او را دوست می‌داشت و از او ایمن شد و زنش آسیه بنت مزاحم نیز او را دوست می‌داشت؛ لذا او را نگهداشت و در دامن خویش پروراند و خداوند چنان زیبایی بر قامت او پوشاند و در چشمانش ملاحظاتی گذاشت که هرکس او را می‌دید به او عشق می‌ورزید.^{۴۴}

خداوند با هیچ یک از انبیا، بدون واسطه، کلامی نکرده، جز موسی که با او بدون وحی و شبر حرف زده است و تنها موسی از میان پیامبران به چنین مقامی ویژه گشت.

نکته: خداوند پس از استجاب تمام دعاهای موسی عليه السلام، دیگر منت‌هایی را که از دوران طفولیتش در حق او شده است، یادآوری می‌کند. شاید رمز این که در دعای طواف آمده است، اشاره‌ی رازگونه به این باشد که اگر در این مکان و محل، دعا برای کمبودها، نداری‌ها و نبوده‌ها می‌کنید و اجابت می‌خواهید، از نعمت‌هایی که به شما داده‌ایم نیز یاد کنید و «بود»‌هایی را که «نمود» نعمت‌های الهی است، فراموش نکنید؛ «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

نامی که محمد صلى الله عليه وآله را بخشید

«وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَنْتَمَّتْ عَلَيْهِ نِعْمَتُكَ...»

«و تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن، گذشته و آینده محمد صلى الله عليه وآله را بخشیدی و نعمت خویش بر او تمام کردی.»

این بخش از دعا، در مورد داستان فتح مکه است که در قرآن کریم به آن اشاره رفته است:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ».^{۴۵}

«ما برای تو پیروزی آشکاری را مقرر کردیم تا خدا گناه تو را، آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد، برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند.»

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که گناه و ذنب را به پیامبر نسبت داده شده و آنگاه



مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته است. از دیرباز در تاریخ عقاید و مباحث تفسیری، این نکته مورد بحث واقع شده است که آیا نسبت دادن گناه به پیامبر صحیح است یا نه؟ و از آن جا که شیعه قائل به عصمت انبیا، به ویژه افضل آنان، حضرت ختمی مرتب، محمد ﷺ می باشد، ناگزیر در جستجوی تأویل این گونه آیات بر آمده است. آیه مورد بحث نیز از جمله آیاتی است که از گذشته های دور، حتی در عصر امامان معصوم ﷺ مورد سؤال واقع گردیده و پاسخ های مختلف داده شده و تأویل های گوناگونی از آن به عمل آمده است. اکنون به مواردی از آن ها اشاره می شود:

۱. برخی گفته اند: مقصود از جمله «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...» این است که خداوند گناهان گذشته و آینده «امت» تو را بخشیده و می بخشد، در اثر شفاعتی که از آنان می کنی و مقصود از «تَقَدَّمَ» و «تَأَخَّرَ» یعنی آنچه زمانش گذشته و آنچه زمانش نیامده است؛ همچنانکه کسی به دیگری می گوید: من از گناهان گذشته و آینده تو چشم پوشی می کنم.

اما این که چرا گناه «امت» را به پیامبر نسبت داده «ذَنْبِكَ»؛ «گناه تو» گفته است، به جهت ارتباط استوار و محکمی است که میان پیامبر و امت وجود دارد؛ هم چنانکه معمولاً به جهت ارتباط تنگاتنگی که غالباً میان مردم و رهبران دینی، سیاسی و یا اجتماعی به وجود می آید، اعمال و کردار پیروان آن ها را به آنان نسبت می دهند.

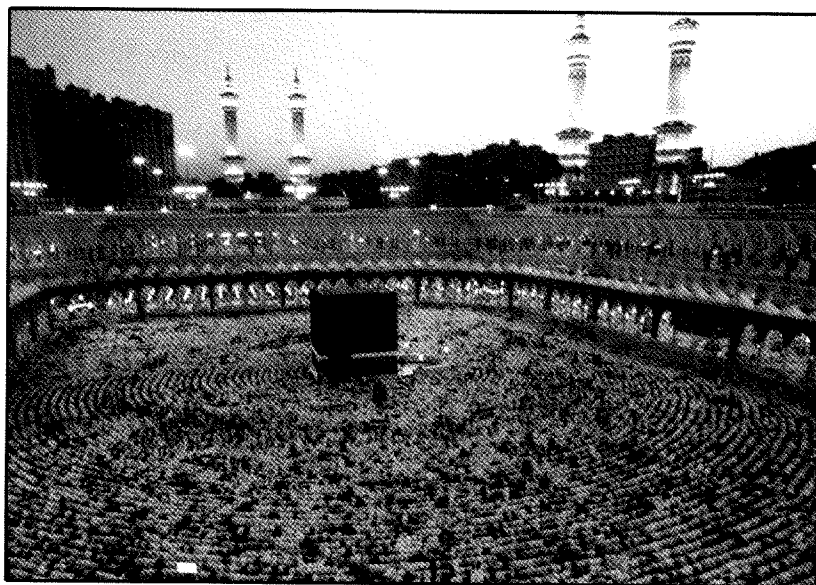
۲. مقصود از «مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ» این است که آنچه از گناهان بر تو شده و جرایمی که بر تو رفته است؛ زیرا کلمه «ذنب» مصدر است و جایز است هم اضافه به «فاعل» شود و هم به «مفعول»، چنانکه می گویند: «أعجبتني ضرب زيد عمرواً» که مصدر اضافه به فاعل خود شده است. و «أعجبتني ضرب عمرو زيداً» که اضافه به مفعول شده است. پس «ذَنْبِكَ» در آیه شریفه، «ذنب» (مصدر)، اضافه به «كَ» ضمیر خطاب، از باب اضافه مصدر به مفعول است؛ یعنی گناه و خطایی که تو را نموده اند.

و معنی مغفرة؛ «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...» بدین تأویل، برداشتن و باطل کردن و دگرگون نمودن احکام و دستورات دشمنان پیامبر؛ از مشرکان است، که علیه او به کار گرفته بودند و تباہ کردند جرمی که می خواستند در مورد پیامبر مرتکب شوند.

و این تأویل با ظاهر کلام خدا سازگار است که در آن «مغفرة» غرض و هدف «فتح مکه» شمرده شده است؛ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...»؛ «ما برای تو پیروزی آشکاری را

مقدر کردیم تا خدا گناه تو را بیامرزد» و اگر معنای مغفرت، آمرزش گناهان پیامبر باشد، برای جمله «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...» معنای معقولی متصور نیست؛ زیرا آمرزش گناه هیچ ربط منطقی و عقلی با فتح مکه نخواهد داشت!

۳. مقصود از «ذَنْبٌ» در آیه شریفه، معنای گناه معروف و شناخته شده در نزد مردم نیست که به معنای مخالفت با تکلیف مولوی باشد و همچنین مقصود از «مغفرت» در جمله «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...» نیز به معنای مغفرت و آمرزش چنان گناهی نیست. بلکه «ذَنْبٌ»؛ چنانکه از موارد استعمالش در لغت معلوم می‌شود، عبارت است از کاری که «دنباله»، «تبعه» و «پیامدی» داشته باشد و هرگونه پیامدی «ذَنْبٌ» است و مغفرت هم یعنی پوشیدن چیزی و امروزه آن معنایی که از «ذَنْبٌ» و مغفرت به ذهن ما تبادر می‌کند و می‌آید، معنای لازم این دو لفظ اند، به حسب عرف اهل شرع و متشرعه.



نکته مهم این است که قیام پیامبر اسلام به دعوت مردم و نهضت او علیه کفر و بت پرستی پیش از هجرت و ادامه آن به وسیله جنگ‌ها و غزوات با کفار و مشرکان بعد از هجرت به



مدینه، کاری بود که پیامد ناخوشایندی نزد کفار و مشرکان داشت و تا زمانی که شوکت و قدرتی داشتند، از چنین گناهی نمی‌گذشتند و هیچ‌گاه نمی‌توانستند ملیت و هویتشان را فراموش کنند که از بین برود و سنن و آدابشان نابود گردد و خون بزرگانشان پایمال شود، بدون این‌که کینه خویش را با آتش انتقام از پیامبر فرو نشانند و یاد و نام او را از میان بردارند و خداوند که فتح مکه را روزی پیامبر کرد و بدین وسیله شکوه و عظمت قریش را فرو ریخت و آتش کینه آنان را خاموش کرد، بدین وسیله آنچه از کینه و انتقام از پیامدهای کار و اقدامات پیامبر، علیه او وجود داشت، پوشیده و محو شد و پیامبر از شر آن‌ها در امان ماند.

پس مقصود از «ذنب» در آیه، پیامد بد و سختی است که دعوت پیامبر نزد کفار و مشرکین مکه به جا گذاشت - خداوند داناتر است - .

هم‌چنانکه مانند این معنی در قرآن، در باب موسی علیه السلام نیز آمده است که به خداوند عرضه داشت:

﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِي...﴾. ۴۶

«و بر من گناهی ادعایی دارند، پس ترسم مرا بکشند...»

و مقصود از «...مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» آن است که: آنچه پیامد اقدامات آن حضرت، پیش از هجرت و آنچه از پیامد اقدامات بعد از هجرت است.

و مقصود از «مغفرت» خداوند بر آن پیامدها؛ یعنی پوشاندن آن‌ها، به معنای باطل کردن آن پیامدها به وسیله بر باد دادن شوکت و حشمت قریش و نابود کردن بنیان آنان.

﴿وَأَتَمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ﴾، اشاره به قسمتی از آیه ۲، سوره فتح است: ﴿وَيَسِّرْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾؛ «و نعمت خود را بر تو تمام کند.» و اتمام نعمت خداوند بر پیامبر، در دو نشأه از دنیا و آخرت متصور است؛ یعنی خداوند نعمتش را بر تو در دنیا تمام و کامل کرد، اینگونه که تو را بر دشمن فیروزی بخشید و کارهایت را به سامان رسانید و رفعت داد و دینت کامل و شریعتت را پایدار کرد و اما در آخرت رفعت مقام داد. ۴۷

بنابراین، اتمام نعمت حق؛ چنانکه برخی گفته‌اند، پیروزی بر دشمنان به فتح خیبر و مکه و طائف بود ۴۸ که پیروزی و نعمت دنیوی است و به «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ ۴۹ که نعمت اخروی است، منتهی شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ط تهران، مکتبه الاسلامیه، ج ۹، ب ۱، ح ۲ و ۶ و ۱۲
۲. آیت الله جوادی آملی، جرعه‌ای از صهبای حج، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰
۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ط تهران، مکتبه الاسلامیه، ج ۹، ب ۲۰، ح ۱
۴. دکتر سید جمال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ۲۴۳
۵. حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده «خضر».
۶. کشف: ۶۵، «در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را، که رحمت خویش بر او ارزانی داشته و خود بدو دانش آموخته بودیم، بیافتند».
۷. ابوالعلاء عفیفی، التعليقات (بر فصوص الحکم)، ص ۳۵۰، چاپ تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰
۸. إقبال الأعمال، ص ۳۲۵
۹. بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۷۱
۱۰. مجلسی، همان مدرک، ص ۲۲۲
۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۳
۱۲. حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ذیل کلمه «عرش».
۱۳. شیخ مفید محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد، تعلیق شهرستانی و تصحیح چرندابی، چاپ تبریز ۱۳۷۱ ه.ق. صص ۲۰۴-۲۰۵
۱۴. مدرک پیشین، همان صفحه، عقیده شیخ صدوق، و نیز شیخ صدوق، معانی الاخبار، چاپ قم، جامعه مدرسین، ص ۲۹
۱۵. معانی الأخبار، همان مدرک.
۱۶. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، چاپ وزارت ارشاد، ج ۸، ذیل کلمه «عرش».
۱۷. مؤمن (غافر): ۷
۱۸. الحاقه: ۱۷
۱۹. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، همان مدرک، ص ۲۰۶
۲۰. راغب اصفهانی، ج ۴، ص ۵۰۲، مفردات فی غریب القرآن، کلمه «عرش».
۲۱. ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ مؤمن: ۷
۲۲. «وَبِحَقِّ الْأَسْمِ الَّذِي كَتَبْتَهُ عَلَى سَرَادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَالْدُّنْيَا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ بِالْفِي عَامٍ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْرُوجِ فِي خَزَائِنِكَ الَّذِي اسْتَأْذَنَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ لَمْ يَظْهَرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُضْطَفًى».
۲۳. فخر الدین طریحی، م ۱۰۸۵، مجمع البحرین، «هز».
۲۴. یونس: ۳



۲۵. فاطر: ۱۰
۲۶. شیخ صدوق، التوحید، چاپ جامعه مدرسین قم، ص ۲۲
۲۷. قطب الدین راوندی، قصص الانبیاء، چاپ قم، الهادی، ص ۲۵۷؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، چاپ بیروت، دار الفکر، ج ۴، ص ۴۷۳؛ سید نعمت الله جزایری، قصص الانبیاء، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۲۱۴
۲۸. کلینی، اصول کافی، چاپ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۷۷
۲۹. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، چاپ بیروت، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث العربی، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، چاپ جده، الفتح و دار المعرفه، ج ۲، ص ۱۲
۳۰. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ بیروت، مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، ج ۲۱، ص ۴۴۶. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ط تهران، چاپ صدوق، ص ۲۰۰
۳۱. اعراف: ۱۴۴
۳۲. اعراف: ۱۴۳
۳۳. طه: ۱۴ - ۹
۳۴. طه: ۱۳، «...من تورا برگزیدم...»
۳۵. طه: ۲۴، «نزد فرعون برو که او سرکشی می کند.»
۳۶. نازعات: ۲۴
۳۷. طه: ۱۲، «...من پروردگار تو هستم.»
۳۸. طه: ۱۴، «خدای یکتا من هستم و هیچ خدایی جز من نیست.»
۴. طه: ۲۵، «پروردگارا! سینه مرا برایم گشاده گردان.»
۴۰. اسماعیل بن کثیر - ابوالفداء، م ۷۷۴؛ قصص الانبیاء، چاپ بیروت، لبنان، مکتبه الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۲۵؛ صدوق، ثواب الاعمال، چاپ تهران، کتابخانه صدوق، ص ۱۲، رسول خدا ﷺ فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَ عَامِرِيهِنَّ عِنْدِي وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ؛ خداوند به موسی بن عمران فرمود: ای موسی، چنانچه هفت طبقه آسمان ها و ساکنانش و مجموع زمین های هفت گانه را در نزد من، در کفه ای بگذارند و کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در کفه دیگر، برآستی این کفه برتری خواهد داشت.
۴۱. طه: ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۶
۴۲. طه: ۳۷، ۳۸ و ۳۹
۴۳. علامه طباطبائی، المیزان في تفسير القرآن، چاپ بیروت، مؤسسة الأعلمی، ج ۱۴، ص ۱۵۱
۴۴. طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۱۱
۴۵. الفتح: ۱ و ۲
۴۶. شعراء، ۱۴
۴۷. المیزان في تفسير القرآن، ج ۱۸، ص ۲۴۵
۴۸. طبرسی، مجمع البیان، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۱۱۱
۴۹. اسراء: ۷۹، «باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند.»

